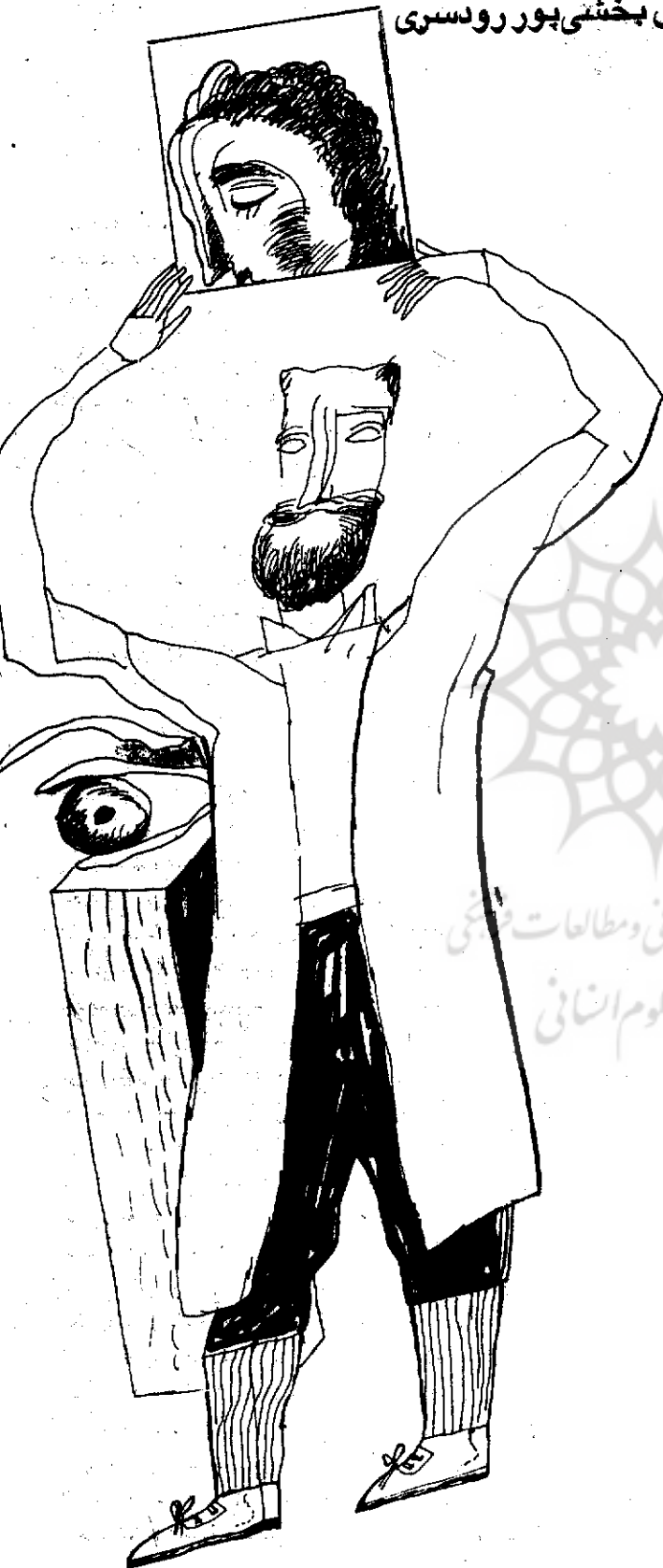


هوسرل در نگاه پوپر

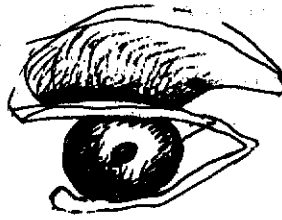
عباس بختی پور رودسری



فلسفه معاصر را به گونه‌های مختلف می‌توان تقسیم‌بندی کرد. یکی از این تقسیم‌بندیهای مشهور، تقسیم آن به فلسفه قاره‌ای^۱ و فلسفه آنگلو ساکسون^۲ است. فلسفه قاره‌ای که در آن ایده‌باوری آلمانی، پدیدارشناسی، اگزستانسیالیسم و مارکسیسم، گرایشهای غالب است، عمدتاً در اروپای قاره‌ای و خصوصاً آلمان و فرانسه متداول است. فلسفه تحلیلی به مفهوم وسیع کلمه، گرایش غالب در فلسفه آنگلو ساکسون و آنگلو آمریکن است. تا اواسط دهه سی قرن حاضر می‌توانستیم در هر دو سوی تنگه مانس با فیلسوفانی از هر دو مشرب رویرو شویم. برای مثال اکثر فیلسوفان حلقه وین مزاجی تحلیلی داشتند و در این سو نیز برادلی^۳ از بزرگترین مدافعان و مروّجان فلسفه هگلی بود. با روی کار آمدن هیتلر^۴ مهاجرت اجباری فیلسوفان تجربی مسلک از اروپای قاره‌ای به انگلستان و امریکا، افتراق دو حوزه فلسفی بیشتر شد. رویارویی و مرادوة فلاسفه تراز اول آنگلو ساکسون با نمایندگان برجسته پدیدارشناسی به سال ۱۹۶۲ در فرانسه، نتیجه‌ای جز قصور فهم و ناهم‌بانی به دنبال نداشته است (لاکوست^۵، ۱۳۷۵، ص ۲۲).

پوپر^۶ بی‌شک، فیلسوفی تحلیلی است، از سوی دیگر هوسرل^۷ بنیانگذار پدیدارشناسی است و بر فیلسوفان بزرگی چون شلر^۸، هایدگر^۹، مرلوپونتی^{۱۰}، فوکو^{۱۱}، دریدا^{۱۲} و... که همگی از بزرگان فلسفه قاره‌ای محسوب می‌شوند، تأثیر ژرف گذارده است. برای کسی که به فلسفه پوپر کم‌ویش آشناست، ممکن است این سؤال پیش بیاید که پوپر در مورد هوسرل و فلسفه او چگونه می‌اندیشد؟ با توجه به گرایشی که در فضای فرهنگی ما به فلسفه پدیدارشناسی هوسرل و فلسفه هایدگر در سالهای اخیر ایجاد شده است معرفی روایت پوپر از فلسفه پدیدارشناسی می‌تواند جالب توجه باشد. لازم به ذکر است که پوپر در هیچ‌یک از کتابها و رساله‌های خویش به بحث مستقل از هوسرل نپرداخته است، بلکه قضاوت و نقادی او در مجموع آثار او پراکنده است. بیشترین اشاره در باب هوسرل و نقد دیدگاههای فلسفی او در کتاب جامعه باز و دشمنان آن دیده می‌شود. با جمع‌آوری و کنار هم‌گذاردن این اشاره‌های پراکنده معلوم می‌شود که از نظر پوپر فلسفه پدیدارشناسی دو ضعف اساسی دارد؛ یکی گرایش هوسرل و پدیدارشناسان به چیزی است که پوپر اصالت ماهیت (ذات‌گرایی) روش‌شناختی می‌نامد و دیگری مبنایگرایی و اصل اجتناب از پیش‌فرض ایشان است. در واقع اگر این دو نقد بنیادی را بپذیریم، اعتبار پدیدارشناسی به مثابه یک نظام و حرکت فلسفی زیر سؤال می‌رود. ذیلاً به اختصار به هر دو نقد می‌پردازیم.

۱. اصالت ماهیت روش‌شناختی. از دیدگاه پوپر، نظریه‌هایی را که در



باب هدف علم و روش تحقق آن صورت‌بندی شده است، می‌توان در دو طبقه عام جای داد: نظریه اصالت ماهیت روش‌شناختی^{۱۳} و نظریه اصالت تسمیه روش‌شناختی.^{۱۴} بنابر نظریه اصالت ماهیت، هدف علم، کشف و وصف ماهیت چیزهاست: «این ماهیت را می‌توان به یاری «شهود عقلی»^{۱۵} کشف کرد و تشخیص داد، هر ماهیت نامی خاص خود دارد، یعنی همان نامی که چیزهای محسوس به آن نامیده می‌شوند و ماهیت را می‌توان با الفاظ توصیف کرد.» (پوپر، ۱۳۶۴، ص ۶۴). وصف ماهیت هر چیز «تعریف»^{۱۶} آن نامیده می‌شود؛ پس بنابر نظریه اصالت ماهیت روش‌شناختی «هدف علم آشکار ساختن ماهیات و توصیف آنها به وسیله تعاریف است» (پیشین، ص ۶۵). بنابر عقیده پوپر، افلاطون^{۱۷} و ارسطو^{۱۸} از پایه‌گذاران این نظریه هستند، ولی در نظریه ارسطو این نظریه، شکل منقح‌تری به‌خود گرفته است.

«ارسطو به پیروی از افلاطون بین شناخت یا معرفت^{۱۹} و گمان یا ظن^{۲۰} فرق می‌گذارد. به موجب رأی ارسطو شناخت یا علم می‌تواند بر دو گونه باشد: برهانی یا شهودی. معرفت برهانی در عین حال معرفت به «علتها»ست و عبارت است از قضایا یا اخباری که می‌توان آنها را به برهان ثابت کرد... معرفت شهودی عبارت است از دریافت «صورت بخش ناپذیر» یا ماهیت و طبیعت ذاتی. معرفت شهودی، سرچشمه‌ای است که هر علم از آن نشأت می‌گیرد، زیرا در آن مبادی یا مقدمات یقینی اصلی هر برهان دریافت می‌شود. اگر روشهایی را که بدان وسیله، نتایج از مبادی استنتاج می‌شود، مسلم بگیریم می‌توانیم بگویم که به موجب رأی ارسطو، تمام معرفت علمی در مبادی مذکور مندرج است و معرفت علمی یکسره از آن ما خواهد بود، مشروط بر آنکه فهرستی دایره‌المعارف‌گونه از کلیه یقینات به‌دست آوریم» (پوپر، ۱۳۶۶، صص ۵۸-۶۵۷).

در واقع تصویری که ارسطو از علم ارائه می‌کند، بسیار ساده و یک دست است؛ علم، ساختمانی قیاسی دارد، در بنیاد هر شاخه علمی، تعداد محدودی تعاریف و اصول اولیه داریم که از طریق شهود عقلی به‌دست آمده‌اند، بدیهی و یقینی هستند و با استفاده از منطق یعنی قوانین استنتاج، قضایای دیگر آن شاخه علمی به‌دست می‌آیند. تعاریف در نظام ارسطویی از اهمیت اساسی برخوردارند، زیرا تعریف چیزی جز صورت‌بندی کلامی دریافت شهودی ماهیات نیست و تعاریف همان «مبادی یقینی برهان» هستند.

به عقیده پوپر نظریه اصالت ماهیت روش‌شناختی منتهای تضاد را با روشهای علم تجربی امروز دارد. بنابر نظر او در علم امروز، شناخت یا معرفت به مفهومی که افلاطون و ارسطو در نظر داشتند، وجود ندارد (پیشین، صص ۶۱-۶۶۰). یعنی هدف و روشی که نظریه

اصالت ماهیت به دانشمندان توصیه می‌کند، یکسره در علوم تجربی طبیعی برافاده است و دنباله‌روی ندارد، ولی علوم انسانی و اجتماعی هنوز با مسائل خود با روشهای مبتنی بر اصالت ماهیت برخورد می‌کند. به نظر پوپر یکی از دلایل عمده واپس ماندگی این علوم همین تمسک به روشهای مبتنی بر اصالت ماهیت است. او در این زمینه می‌نویسد: «اغلب جامعه‌شناسان تا اندازه‌ای به نظریه مذکور قائل بوده‌اند، مخصوصاً جان استوارت میل^{۲۱}، کارل مارکس^{۲۲}، ماکس وبر^{۲۳}، گئورگ زیمل^{۲۴}، فیرکانت^{۲۵}، مک‌آپور^{۲۶} و بسیاری دیگر. نمود فلسفی تمام این گرایشها، «پدیدارشناسی» هوسرل است که به‌طور منظم اصالت ماهیت روش‌شناختی افلاطون و ارسطو را احیا می‌کند» (پوپر، ۱۳۶۴، صص ۸۰-۱۷۹).

علم تجربی در واقع موضع اصالت تسمیه روش‌شناختی را اتخاذ کرده و بر مبنای آن عمل می‌کند. «هدف اصالت تسمیه روش‌شناختی به عوض آنکه پی‌بردن به این باشد که هر چیز حقیقتاً چیست و بخواهد طبیعت راستین آن را تعریف کند، این است که توصیف کند چگونه هر چیز در شرایط گوناگون رفتار می‌کند و بویژه دریابد که آیا نظم و قاعده‌ای در رفتارش وجود دارد یا نه. به سخن دیگر، اصالت تسمیه روش‌شناختی هدف علم را توصیف چیزها و رویدادها... و «تبیین» این رویدادها می‌داند» (پیشین، ص ۶۵). «اصالت تسمیه روش‌شناختی امروزه در علوم طبیعی نسبتاً قبول عام یافته است» (پیشین، ص ۱۷۹)؛ «مثلاً علم فیزیک در ماهیت اتمها یا نور تحقیق نمی‌کند، بلکه این الفاظ را با کمال آزادی برای توضیح و توصیف بعضی از مشهودات فیزیکی و نیز به‌عنوان الفاظی برای بعضی از ساختمانهای مهم و پیچیده فیزیکی به‌کار می‌برد. در زیست‌شناسی نیز چنین است.» (پوپر، ۱۳۵۸، ص ۴۱). سرشت تعاریف نیز در دو نظریه متفاوت است. «در علوم امروزی، فقط تعریفهای مبتنی بر اصالت تسمیه یافت می‌شود یعنی نمادهای اختصاری یا برجسبایی برای کوتاه‌گویی. از اینجا فوراً می‌توان پی برد که در علم، تعریف سهم چندان مهمی ندارد. تعریف ارسطویی مبتنی بر اصالت ماهیت، مبدأ استنتاج شناختهای ماست و بنابراین همه معرفت ما را در برمی‌گیرد و فقط به این کار می‌آید که قولی مفصل را به جای قولی موجز بنشانند. در مقابل، تعریف علمی مبتنی بر اصالت تسمیه به هیچ روی حاوی هیچ معرفتی نیست و حتی هیچ «گمانی» در بر ندارد و تنها کاری که می‌کند کوتاه‌گویی و فراهم آوردن برجسبای اختصاری جدیدی است که به دلخواه انتخاب شده است. این برجسبها در عمل به غایت سودمندند» (پوپر، ۱۳۶۶، صص ۶۵-۶۶۴).

به سخن دیگر بنابر نظریه اصالت تسمیه روش‌شناختی، وظیفه دانشمند توصیف و تبیین رویدادهاست؛ برای توصیف به زبان نیاز



ببینیم از دیدگاه پوپر چه انتقادهایی به نظریه اصالت ماهیت روش شناختی وارد است.

نخستین انتقاد پوپر به دریافتی است که قائلان نظریه اصالت ماهیت در باب شهود عقلی و سهم آن در نظریه شناخت دارند. پوپر تصدیق می‌کند که انسانها «به هر صورت چیزی دارند که می‌توان آن را «شهود عقلی» توصیف کرد یا به عبارت دقیقتر برخی از تعلقات ما ممکن است بدین وصف، توصیف شوند، ولی این گونه تعلقات با وجود اهمیتی که از جهت کوششهای علمی ما دارند، هرگز نمی‌توانند صدق هیچ اندیشه یا نظریه‌ای را مسجل سازند، هر قدر هم کسی به طور شهودی احساس کند که آن اندیشه یا نظریه حتماً باید صادق باشد یا اصولاً بدیهی است. این قسم درک مستقیم یا شهودی حتی جای استدلال را نمی‌گیرد. هر چند ممکن است ما را به یافتن استدلال تشویق کند. این بدان سبب است که کسی دیگر امکان دارد درک شهودی مستقیمی به همان حدت و شدت برایش دست دهد، دایر بر اینکه نظریه مذکور کاذب است. راه علم پر از نظریه‌های متروکی است که روزگاری بدیهی انگاشته می‌شد» (پوپر، ۱۳۶۶، ص ۶۶۶). پوپر اذعان داشت که «شهود در زندگی یک دانشمند... بی‌گمان سهمی بزرگ دارد، ولی همان‌گونه که مرد علم را به کشفیاتش رهنمون می‌گردد ممکن است او را به شکست بکشاند و به هر حال همیشه برای او امر خصوصی است. علم از او نمی‌پرسد چگونه به نظریاتش دست یافته است، فقط به استدلالهایی علاقه دارد که هر کس بتواند آنها را به آزمون بگذارد» (پیشین، صص ۶۷-۶۶۶).

به بیان دیگر، شهود به قلمرو کشف^{۲۹}، متعلق است و مبنایی برای توجیه^{۳۰} فرضیه به دست نمی‌دهد، یعنی اگر کسی مدعی شود به یک یافته علمی مهم دست یافته است، نمی‌تواند در مقام دلیل، به شهود عقلی خود متمسک شود، هر چند این شهود نزد او از وضوح و بدهایت برخوردار باشد؛ بلکه باید یک شیوه مستقل برای آزمون صحت یافته یا فرضیه خود معرفی کند. در علوم تجربی، ابزار توجیه، تجربه است. اشخاص علاقه‌مند به موضوع مورد بحث و مناقشه، باید بتوانند در آزمون و بررسی صحت و سقم آن مشارکت ورزند. زمینه توجیه امری بین فردی است و نیاز به تجربه بین‌الذاتانی دارد و با گریز و تمسک به یک تجربه خصوصی و شرکت‌ناپذیر، صدق یافته‌ها را نمی‌توان مستقل ساخت. پوپر خود در این زمینه می‌نویسد: «این واقعیت که جمله‌ای در نظر بعضی از ما یا حتی همه ما «بدیهی» می‌نماید دلیل نمی‌شود که آن جمله صادق باشد. یکی از بزرگترین اشتباهات این است که فلسفه‌ای به جای استدلال به هواداری از صدق یک جمله، به بدهایت متوسل شود.» (پیشین، صص ۹۰-۷۸۹). او هم‌صدا با وبر اعلام می‌کند که «فهم شهودی همیشه باید به وسیله روشهای عادی مهار شود، زیرا از اینکه تعبیری به شدت بدیهی است، فی‌نفسه هیچ چیز را درباره اعتبار تجربی آن ثابت نمی‌کند.» (پیشین، ص ۷۹۳).

دومین نقدی که پوپر بر نظریه اصالت ماهیت روش شناختی وارد می‌داند این است که تمسک به طایع و ماهیات در مقام تبیین، سیر علم را دچار توقف می‌کند در واقع تبیینهای اصالت ماهیتی مشکلند و مسأله‌ای را نمی‌کشایند، یعنی شبه تبیین هستند. پوپر تبیینهای مبتنی بر اصالت ماهیت را تبیین نهایی می‌نامد و آن را در مقابل تبیین تخمینی قرار می‌دهد «تبیین تخمینی یا فرضیه‌ای یعنی آزمون فرضیات

داریم، ولی اطلاق الفاظ بر اشیا و رویدادها به منظور وصف ماهیت یا ذات آنها نیست، بلکه تنها نوعی برچسب‌گذاری است. در نتیجه نامگذاری خصلتی دلخواهی دارد، یعنی استوار به قرارداد فی‌المثل جامعه علمی است در ثانی نامگذاری هیچ معرفت تازه‌ای به دست می‌دهد، تنها به تلخیص داده‌ها کمک می‌کند. و از درازگویی جلوگیری می‌کند. برای مثال در نظر بگیریید دانشمندی، رفتارهای الف، ب، ج و د را در موقعیتهای مختلف در شخصی به نام زید مشاهده می‌کند؛ این دانشمند برای اشاره و بحث از این چهارگونه رفتار به دو طریق می‌تواند عمل کند: یکی اینکه هر بار که نیاز می‌یابد هر چهار دسته رفتار را با جزئیات و به تفصیل وصف کند، دوم اینکه واژه و اصطلاحی (برای مثال درون‌نگار) را جعل کند و بسته به نیاز، آن را به کار ببرد. پرواضح است که وضع این اصطلاح هیچ معرفت جدیدی به دست نمی‌دهد، تنها به تلخیص داده‌ها کمک می‌کند. در ثانی این اصطلاح فاقد هرگونه ارزش تبیین‌گراییانه است، یعنی نمی‌توان در مقام توضیح اینکه چرا زید رفتارهای الف، ب، ج و د را از خود نشان می‌دهد، اظهار نمود «چون درون‌گراست». در نظریه اصالت ماهیت ارسطویی، تعاریف وصف ماهیت اشیا هستند و در نتیجه حاوی مبادی یقینی. ارسطو از تعاریف برای تبیین استفاده می‌کند. ویژگی دیگر تعاریف مبتنی بر اصالت تسمیه این است که می‌توان اصطلاحی را به معنای جدیدی به کار برد یا یک نام قدیمی و کهن را با نام جدیدی تعویض کرد. در علم جدید از فیزیک گرفته تا زیست‌شناسی اصطلاحات چنین شائی دارند و اصولاً تعاریف از اهمیت زیادی جز خلاصه‌سازی برخوردار نیستند.

به نظر پوپر «هر رشته‌ای تا هنگامی که روش ارسطویی تعریف را به کار برده، در حالت لفاظی پوچ و عقیم مدرسی توقف کرده است و علوم مختلف تنها تا جایی توانسته‌اند پیشرفت کنند که موفق شده‌اند از شر این روش مبتنی بر اصالت ماهیت خلاص شوند (به این سبب است که هنوز مقدار زیادی از «علوم اجتماعی» ما، متعلق به قرون وسطاست)» (پیشین، ص ۶۵۶).

همان‌طور که ذکر شد، نظریه اصالت ماهیت روش شناختی دستیابی به ماهیت اشیا را از طریق شهود عقلی ممکن می‌داند. وصف ماهیت از راه زبان همان تعریف است، بنابراین بنیان دانش بر شهود عقلی استوار است؛ پوپر معتقد است که شهود عقلی در پدیدار شناسی هوسرل همان شهود عقلی ارسطویی است: «نظریه ارسطو راجع به شهود عقلی به وسیله هگل^{۳۱} و در عصر خودمان به دست هوسرل و مریدان متعددش ترویج شده است و حکایت از آن می‌کند که «شهود عقلی ماهیات» یا به قول هوسرل «پدیدارشناسی محض» روشی است نه علمی و نه فلسفی. مسأله شدیداً مورد مناقشه‌ای که می‌پرسد این روش چنانکه پیروان پدیدار شناسی محض می‌پندارند، از مخترعات جدید است یا صورت دیگری است از فلسفه دکارت یا فلسفه هگل، به آسانی قابل حل و فصل است، روش مورد بحث صورت دیگری از مذهب ارسطویی است» (پیشین، ص ۶۶۷).

تحویل استعلایی و شهود ذات در نظام هوسرل در واقع روش دستیابی به ماهیت و ذات پدیدارها تلقی می‌شود: همان‌طور که آلن^{۳۲} متذکر شده است «هدف کانونی روش پدیدارشناختی همانا انکشاف «چیستی» یا ساختار ماهوی متجسم در داده‌های خاص است» (ژونگ، ۱۳۷۱، ص ۴۱) و این هدف از نظر پوپر همان بیان خط‌مشی‌ای است که ارسطو برای شناخت در نظر می‌گیرد. حال

و هندمندی برای حصول کمال نیست، بلکه خود صورت دیگری از همان پارادکس دروغگوست، یعنی ذاتاً مستلزم تناقض است» (پوپر، ۱۳۶۹، صص ۱۰۶۹ و ۱۲۳۸). وقتی می‌گوییم که بدون پیش‌فرض شروع کنیم، این حکم لاجرم خود یک پیش‌فرض است. وجه دیگری که پوپر به آن توجه دارد نقد تلقی هوسرل از ساختمان معرفت است، یعنی این نکته که پایه معرفت باید یقینی و تردیدناپذیر باشد. پوپر متذکر می‌شود که هیچ نظریه یا فرضیه‌ای نیست که جنبه موقت نداشته باشد. هیچ نظریه‌ای قطعی و نهایی نیست و از گومپرتس^{۳۱} نقل قول



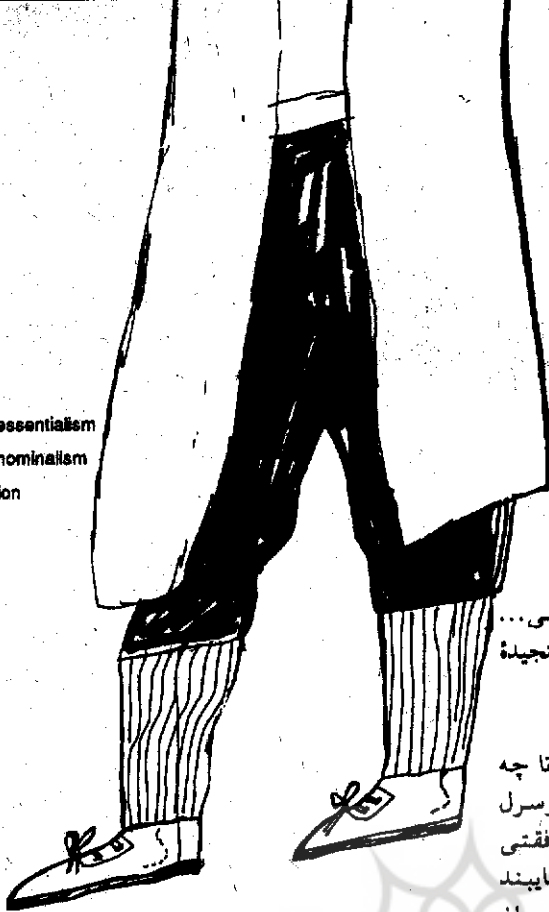
و حدسه‌های ما، از طریق آشکار ساختن توابع و پیامدهای منطقی آنها، با علم به اینکه فرضیه‌های ما هرگز تثبیت نمی‌شوند. فرضیه ممکن است به نحو شهودی تحصیل شود، شهود مهم است، ولی هرگز قطعی و یقینی نیست» (پوپر، ۱۹۸۵، ص ۱۷۲).

روش دوم، روش فهم شهودی ماهیت است که روش تبیین اصالت ماهیتی نیز می‌تواند خواننده شود. پوپر اشاره دارد که هوسرل در همین جرگه قرار می‌گیرد و برای شهود ذات از اصطلاح آلمانی "Wesensschau" استفاده می‌کند. شهود در اینجا به معنی بینش خطاناپذیر است؛ بینشی که صادق را تضمین می‌کند... تبیین از راه شهود ماهیت، تبیینی نهایی است، یعنی به محض تمسک به ماهیت و طبیعت نه نیاز می‌یابیم و نه می‌توانیم گامی برای تبیین بیشتر مسأله فرا بگذاریم، در حالی که در تبیینهای تخمینی همیشه پاسخ به یک مسأله خود مبنای یک پرسش جدید قرار می‌گیرد (پیشین، ص ۱۷۲).

برای توضیح بیشتر می‌توانیم به همان مثال که در بیان تفاوت تعاریف مبتنی بر اصالت ماهیت و اصالت تسمیه آوردیم، اشاره کنیم. اگر کسی بپرسد چرا زید تماس چشمی برقرار نمی‌کند، دوستی ندارد، اکثر اوقات در اتاق خود تنهاست، در مهمانی‌ها شرکت نمی‌کند و... (همان رفتارهای الف، ب، ج، د) دانشمندی که مذاقی ارسطویی دارد می‌تواند بگوید زید ذاتاً فردی «درونگرا» است. ولی با این کار در همان اولین گام متوقف می‌شویم، زیرا وقتی رفتاری مقتضای ذات شیء شد دیگر از علت وقوع آن نمی‌توان پرسش کرد. همین مسأله را اگر به دانشمندی بدهیم که به نظریه اصالت تسمیه روش شناختی قائل است، کاملاً متفاوت عمل می‌کند. از نام برای تبیین استفاده نمی‌کند، می‌داند که اصطلاح «درونگرا» را دقیقاً برای وصف همان رفتارها جعل کرده است در نتیجه نمی‌توان در مقام علت از آن استفاده کرد. ممکن است اظهار کند که زید سلسله اعصاب سمپاتیکی حساسی دارد و زود به محرکات پاسخ می‌دهد یا از سطح برانگیختگی هیجانی بالایی برخوردار است و غیره، ولی همین توضیح، خود اگر در آزمون تجربی تأیید شود، مسأله جدیدی ایجاد می‌کند. به هر صورت تبیینهای ذات‌گرا ابطال‌ناپذیرند و در نتیجه سیر علم را دچار توقف می‌کنند. در واقع یکی از علل توقف هزارساله دانش، قبول و رواج تبیینهای ذات‌گرایانه ارسطویی بوده است.

۲. مبنایگرایی و اجتناب از پیش‌فرض. در واقع مبنایگرایی با گرایش به اصالت ماهیت سازگار است. مبنایگرایی یعنی بنانهادن ساختمان معرفت بر پایه‌های یقینی و تردیدناپذیر و برای این کار باید از پذیرش هرگونه فرض و اراسی نشده اجتناب کرد. هوسرل با شعار «به‌سوی خود اشیاء» از حامیان ترمبنایگرایی و اجتناب از پیش‌فرض است. پدیدارشناسی هوسرل می‌خواهد مبنایی محکم و تردیدناپذیر، برای علم و فلسفه ایجاد کند. به نظر پوپر پایه ایده اجتناب از پیش‌فرض در فلسفه هگل قرار دارد؛ «هگل... نتیجه می‌گیرد که مفاهیم به‌نحو دیالکتیکی تکامل می‌یابند، یعنی توان خودآفرینی دارند و می‌توانند از نیستی یا هیچ به وجود آیند و تکامل پیدا کنند... این کوشش برای ایجاد و پروراندن مفاهیم از هیچ یا عدم، به دو انگیزه انجام می‌گیرد. نخست به انگیزه این تصور خطا که فلسفه باید بدون آنکه چیزی را مسلم بداند و ملتزم شود، کار خود را شروع کند. این تصور اخیراً دوباره به وسیله هوسرل تأیید شده است» (پوپر، ۱۳۶۶، ص ۸۳۵). پوپر اعتقاد دارد که «اصل اجتناب از هرگونه پیش‌فرض نه تنها

5. Lacoste, J.
6. Popper, K.
7. Husserl, E.
8. Scheler, M.
9. Heidegger, M.
10. Merleau-Ponty
11. Foucault, M.
12. Derrida, J.
13. methodological essentialism
14. methodological nominalism
15. Intellectual Intuition
16. definition
17. Plato
18. Aristotle
19. knowledge
20. opinion
21. Mill, John Stuart
22. Marx, K.
23. Weber, M.
24. Simmel, G.
25. Vierkandt, A.
26. Mac Iver, R.M.
27. Hegel
28. Allen, D.
29. Context of discovery
30. Justification
31. Gompez, H.
32. برای نمونه رجوع شود به: گنجی، اکبر، ۱۳۷۵، سنت، مدرنیته، پست مدرن، دفتر نخست، تهران، انتشارات صراط، چاپ اول.
33. Follesdal, D.
34. Rawls, J.
35. Goodman, N.
36. Reflective balance
37. Nietzsche, F.W.



می آورد که «پس پشت هرگونه رادیکالیسم فلسفی که مدعی... بازگشت به امور واقع یا داده‌های بی واسطه است، پذیرش نسنجیده نظریات موروثی نهفته است» (پیشین ۵۸-۱۲۵۷).

۳. اعتبار روایت پوپر. اعتبار روایت و نقادی پوپر از هوسرل تا چه میزان است. پاره‌ای از روایتها و قضاوتها که از فلسفه هوسرل صورت گرفته است، در هیچ‌یک از دو نکته فوق با پوپر موافقتی ندارند. درباره نکته اول یعنی اینکه آیا می‌توان هوسرل را پایبند اصالت ماهیت افلاطونی - ارسطویی دانست، پاسخ برخی از مشتغلان در فلسفه پدیدارشناسی، منفی است.^{۳۲}

و اما در مورد دومین نقد پوپر یعنی مبناجو بودن هوسرل، فولسدال^{۳۳}، فیلسوف مشهور سنت تحلیلی، در مقاله‌ای، در صحت مبناجویی هوسرل تردید افکنده است و روش فلسفی او را بسیار شبیه به روش فیلسوفانی چون راولز^{۳۴} و گودمن^{۳۵} می‌داند؛ روشی که فولسدال آن را «تبادل تأملی»^{۳۶} خوانده است. اساس این روش برقرار کردن سازگاری بین نظریات مختلفی است که شخص بدان قائل است. جزء مکمل این دغدغه برای سازگاری، اصلاح‌پذیری کامل یا تمام عیار است، یعنی هیچ چیزی در نظریه یک شخص، مصون از تجدیدنظر نیست. از هر گزاره‌ای وقتی می‌توان دست کشید که ببینیم دست کشیدن از آن، سادگی و سازگاری بیشتری در کل نظریه ما به بار می‌آورد. فولسدال پس از غور و بررسی در کتابها و رساله‌های متعدد و متنوع هوسرل بر این نظر است که روش فلسفی هوسرل، همین «تبادل تأملی» است. اگر این رأی درست باشد دیگر از این نظر اختلاف اصولی میان پوپر و هوسرل وجود ندارد (فونگ، ۱۳۷۵، صص ۹۰-۱۲۳) به این سؤال که کدام روایت در باب هوسرل صادق‌تر است، نمی‌توان پاسخ سر راستی داد. در واقع قرائت مستقل آرای هوسرل به احتمال زیاد، روایتی به روایت‌های متعدد خواهد افزود: گویی چاره‌ای نداریم جز اینکه با نیچه^{۳۷} هم‌آواز شویم و اعلام کنیم: «نه، فاکت‌ها دقیقاً همان چیزهایی‌اند که وجود ندارند، تنها تفاسیر وجود دارند.» (فونگ، ۱۳۷۲، ص ۵۰).

منابع

۱. پوپر، کارل، ۱۳۵۸، حق تازم‌خیزگی، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم.
۲. پوپر، کارل، ۱۳۶۴، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی، جلد اول، چاپ اول.
۳. پوپر، کارل، ۱۳۶۶، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی، جلد سوم، چاپ اول.
۴. پوپر، کارل، ۱۳۶۹، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی، جلد چهارم، چاپ اول.
5. Popper, Karl, Eccles, J.C. (1985). *The self and its Brain*. Springer International.
۶. فونگ، ۱۳۷۱، ویژه پدیدارشناسی (۱)، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
۷. فونگ، ۱۳۷۲، مدرنیسم و مابعد، ویژه علوم اجتماعی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
۸. فونگ، (۱۳۷۵) ویژه فلسفه پدیدارشناسی (۲)، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
۹. لاکوست، ژان، ۱۳۷۵، فلسفه در قرن بیستم، ترجمه رضا داوری، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول.

1. Continental Philosophy
2. Anglo-Saxon philosophy
3. Bradley, F.H.
4. Hitler, A.

یادداشتها